

سفری دوزخی به عالم تاریک زیرجهان

مقاله‌های «پیکاسو» و «اولیس» نوشته‌ی جیمز جویس، از کتاب «روح انسان، هنر و ادبیات» جلد پانزدهم مجموعه‌ی آثار یونگ برگزیده شده است. در مقدمه‌ی مقاله‌ی «ادبیات و روانشناسی» در همین مجموعه، چنین می‌خوانیم: «پدیدارشناسی روان چنان در صور و معانی رنگین است که امکان انعکاس آن تنها در یک آئینه میسر نیست و از آنجا که روان در تمامی فعالیت‌های ذهن آدمی جلوه گر است، روانشناس موظف است که با جلوه‌ها و نمودهای گوناگون آن آشنا شود. از پوسته‌ی محدود علم به درآید و اتاق در بسته‌ی علم و چهاردیواری آزمایشگاه را به قلمرو وسیعی که منزلگاه تظاهرات و پدیدارهای گوناگون روان است مبدل کند.»

بدینسان، یونگ دست درازی خود را به ادبیات و هنر توجیه می‌کند و به خود اجازه می‌دهد که در باره‌ی تخیل شاعرانه گفتگو کند. او، در هر حال، نه به عنوان یک منتقد هنری بلکه به عنوان یک روانشناس به آثار پیکاسو و جویس می‌نگرد. می‌گوید «مثل گفتگو در باره‌ی هنر پیکاسو را به عهده منتقدان می‌گذارم. چون خود در مورد هنر پیکاسو حرفی برای گفتن ندارم آنچه برایم مهم است مسائل روانی نهفته در پس این گونه خلاقیت‌های هنری است.»

یونگ معتقد است که مسائل روانی پیکاسو، تا آنجا که در آثارش منعکس است، همانند مسائل بسیاری از بیماران است. محتوای هنر آبستره اساساً از درون مایه می‌گیرد. این

«درون» نمی‌تواند با ذهنیت آگاه و عقلانی یکی باشد چرا که شعور آگاه دارای تصاویر عینی است؛ تصاویری که از طریق قوه‌ی بینایی به ذهن منتقل می‌شوند. در نتیجه، بازسازی این تصاویر، ناگزیر، با صور جهان خارج مطابقت دارد. اما جهان پیکاسو جهان ملموس تجربی نیست. جهانی است با زمان و مکان و قوانینی دگرگونه. عناصر این جهان از عالم فراحسی ریشه می‌گیرند. در پس شعور آگاه، جهان تاریک ناآگاهی قرار دارد و این جهان، همانند تمام تجربه‌های عینی برونی، بر شخصیت آگاه آدمی تأثیر می‌گذارد. مبداء تمام عوامل غریب و نامأنوس هر اثر هنری جهان تاریک و پنهانی درون است که با زبان تمثیل و نماد خود را بیان می‌دارد و تمثیل همیشه به معنایی مبهم و غیرقابل بیان اشاره دارد. در مقابل این آثار انسان گرفتار حس غریب و پریشانی می‌شود. نمی‌تواند به چیزی دقیق اشاره کند. نمی‌تواند پی به معنایی مشخص برد. با این حال چیزی وسوسه‌انگیز و جادویی آنجاست که به هزاران راز پنهانی اشاره می‌کند. نقاشیهای بیماران روانی، به علت نداشتن تحلیل هنری، ساده‌ترند. یونگ بیماران روانی را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول تمایل به ترکیب و هم‌آهنگ کردن اجزاء دارد. لاقل، در جستجوی معنایی مشخص است. گروه دوم، برعکس، ذهنیتی پراکنده دارد و تصویر ذهنی او از جهان خارج تصویری تکه تکه، گسسته و نامتحد است. آنجا که گروه اول (néusotique) می‌کوشد تا اجزاء را به هم متصل کند، گروه دوم (schizophrénique) تصاویر و خطوط را می‌شکند و به جهان آشفتنگی و هاویه (کائوس)، رجعت می‌کند. پیکاسو و جویس به گروه دوم تعلق دارند. البته یونگ توضیح می‌دهد که پیکاسو و جویس بیماران روانی نیستند بلکه سرشتشان اینگونه است که هر دو غوطه‌ور در جهانی پراکنده و بی‌نظام هستند. انگار چون یونس در شکم ماهی اساطیری دست و پا می‌زنند. یک امر، در هر حال، در هر دو گروه مشترک است و آن محتوای تمثیلی آثار آنهاست. در هر دو مورد وسیله‌ی بیان زبان اشارت است.

بدینسان، مهمترین تجربه‌ی درونی در آثار پیکاسو سفر به عمق دوزخ، به جهان تاریک مردگان و عالم زیرین است.

این جهان مترادف با ظلمت بلعنده‌ی ناخودآگاه است. پیکاسو با دوره‌ی آبی شروع می‌کند. تصاویر هنوز عینی هستند: شب آبی، مهتاب و آب - جهان آبی‌رنگ مردگان در اساطیر مصری. با تغییر رنگ وارد جهان زیرین و دوزخ مردگان می‌شویم. این جهان مرگ‌زده و هیبت‌انگیز است. قهرمان این سفر آن موجود پنهانی در نهن پیکاسو است که از روشنایی روز گریزان است و به دنبال خوبی و خیر و زیبایی نیست. آدمی است که محکوم به مرگ و مجذوب زشتی و شیطان است. ناخودآگاه به صورت یک هستی تیره و زشت و غریب و دوزخی به ادراک

پیکاسو درمی آید. او و نمایشگاه هایش و سی هزار نفری که به دیدن آثارش می روند نشانه‌ی زمانه‌ی ما هستند. دلفک آثار پیکاسو قهرمانی است که به عالم ظلمانی زیرین و به زمان آغازین وجود سفر می کند. فاست به جهان جادوگرها بازمی گردد، پیکاسو به صور بدوی، نامانوس و غریب رجوع می کند. دلفک پیکاسو مانند فاست، در تاریخ چند هزارساله‌ی روان به سیاحت می پردازد و به ابتدائی ترین قشرهای هستی آدمی بازمی گردد. سفر در تاریخ فرهنگ روان مترادف با بیدار کردن خاطرات ازلی است. ارمغان چنین سفری، بینشی همه جانبه نسبت به ابعاد گوناگون انسان است. در این سفر، انسان امروزی با انسان بدوی یکی می شود و شخصیت آدمی از مرحله‌ی تک ساحتی «من» به مقام والاتر «خود» ارتقاء می یابد. آنچه در پایان این سفر انتظار قهرمان را می کشد انسان کاملی است که خویشتن را با خود آشتی داده است. چرا که سفر به عمق ظلمت و جهان تاریک مردگان سقوط در مفاک نیستی نیست بلکه تشریف به حقایقی پنهانی و سری است؛ حقایقی که ورای عقل و منطق است.

پیکاسو، مانند فاست، در جستجوی انسان کامل است؛ انسانی که از یاد رفته اما ازلی و جاویدان است. زیرا او اتحاد روح نرینه و مادینه است، اتحاد آسمان و زمین، تاریکی و نور و شور آگاه و ضمیر نا آگاه جمعی است. یونگ از بیمارانش مثال می زند و می گوید بعد از گذر از دالان مرگ یا دوزخ جهان زیرین، تمثیلهایی نمایان می شوند که نشانه‌ی وحدت و یگانگی اضداد هستند. بیمار با هستی چند بعدی طبیعت آدمی آشنا شده و به لزوم یگانگی و وحدت نیروهای متخاصم روان پی برده است. در کارهای آخر پیکاسو این یگانگی مشهود است. در یکی از آنها دو چهره‌ی روشن و تاریک آنیما یا روح مادینه درهم آمیخته است. چنین وضعیتی نه پایان راه است نه غایت کار. تنها مبین شناخت وسیع تری از طبیعت کامل آدمی است. درام درونی پیکاسو تا بدین جا می رسد. چه سرنوشتی در پایان این راه انتظار او را می کشد قابل پیش بینی نیست. دلفک پیکاسو شخصیتی مجهول و دو گانه دارد. او قهرمانی است که باید از دوزخ گذر کند. آیا موفق خواهد شد؟ یونگ ناتوان از پاسخ است.

اولیس اثر جیمز جویس نیز مانند آثار پیکاسو هنری ماورای صورت‌های متداول و منطق آگاه است. کتابی است که در هفت صد و سی و پنج صفحه، هفت صد و سی و پنج روز را طی می کند در عین حال که تمامی این روزها از یک روز بی معنا در زندگی آدم تشکیل شده است: شانزده ژوئن ۱۹۰۴ - روزی که در آن هیچ اتفاقی نمی افتد. از خلاء شروع می شود و در خلاء انجام می گیرد. این نیستی مطلق، این تهی کیهانی، فضای سراسر کتاب است. اولیس نه تنها از نیستی شروع می شود بلکه چیزی جز نیستی نیست. دوزخی پوچ و بی ثمر است و بیهوده نیست

که آن را کتابی شیطانی و دجالی نامیده‌اند. نیهیلیسم، جوهر کتاب جوئیس است. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. هیچ حرکتی به هیچ جا نمی‌رسد. هیچ حادثه‌ای به استقبال خواننده نمی‌شابد. برعکس، همه چیز در حال گریز و روی برتافتن است. یونگ می‌گوید: «وقتی بچه بودم روزی از عموم پرسیدم که شیطان چگونه در دوزخ گناهکاران را شکنجه می‌دهد». پاسخ داد: «آنها را منتظر نگه می‌دارد.» کتاب جوئیس همین دوزخ و همین شکنجه است. هر جمله آدمی را به دنبال چیزی می‌کشد که به دست نمی‌آید. هر صفحه محرک توفعی است که برآورده نمی‌شود. می‌توان آن را به دو نیمه کرد و هر نیمه را از آخر تا به اول خواند. می‌توان همه جمله‌ها را پس و پیش کرد. هیچ تغییری در کل کتاب نمی‌دهد. تمام کتاب مانند کرمی است که چون به دو نیمه شود از هر نیمه سر و دمی جدید می‌روید و باز به حیات خویش ادامه می‌دهد. سریان فکری جوئیس از صاف کن اخلاق و منطق گذر نمی‌کند. او کمترین توجه، یا ترحم، یا احترام به خواننده ندارد. انگار با روده‌هایش در حال گفتگوست. جوئیس انسانی سنگی است با دو شاخ سنگی و ریش سنگی؛ موسایی ست پشت کرده به خدایان مصر. جهان او جهان تیرگی، ملال و گسستگی است. ذهنیت پراکنده طلب جوئیس همانند ذهنیت بیماران روانی است و در نتیجه فاقد قوه‌ی قضاوت و ارزش‌گذاری است. تمام کتاب مجموعه‌ای است از اشارات تکه پاره، از جملات پراکنده، از تداعی اصوات و کلمات. با این حال بین کار جوئیس و کار بیمار روانی یک تفاوت مهم وجود دارد: اسکیزوفرنیک با واقعیت بیگانه است و ذهنی آشفته و گسسته دارد که علت آن تجزیه شخصیت به شخصیتهاست. بروز چنین علائمی در اثر هنرمندانه‌ی امروزی ناشی از بیماری فردی نیست بلکه پدیده‌ی جمعی زمان ماست زیرا تمام هنر مدرن اسکیزوفرنیک است. هنرمند تابع انگیزه‌های شخصی نیست. او روح زندگی جمعی است که از روان ناآگاه جمعی مایه می‌گیرد. تحریف زیبایی و صورت‌شکنی و نامعقول بودن، نزد بیمار روانی در اثر پاشیدگی روانی است در حالی که همین حالت نزد هنرمند، غایتی خلاقه می‌یابد. هنرمند مدرن وحدت شخصیت روانی در اثر پاشیدگی روانی است در حالی واقعی و شکستن خطوط و نامعقول کردن صور می‌یابد. این وسوسه‌ی شیطانی برای بی‌معنا کردن معانی، برای مسخ کردن زیبایی چنان استادانه است که به بی‌معنایی معنا می‌بخشد و زشتی را به طور جادویی زیبا می‌کند. چنین هنری و چنین خلاقیتی در طول تاریخ فرهنگ بشر تا بدین حد هرگز سابقه نداشته است. پس اولیس یک جنبه‌ی مثبت دارد و آن خلاقیت آن است، گرچه خلاقیتی ویرانگر است. و چه بسا که این عالم شیطانی بر جهان دروغین خوبی و بدی و اخلاقیات پرتعصب و کور برتری دارد.

جوئیس قربانی دیکتاتوری مسیحیت رم است. او اصلاح طلبی است که در حال حاضر با انکار و نفی نظام موجود دل‌خوش کرده است: او از اعتراضات خود تغذیه می‌کند. عصیان او در

قالب بی تفاوتی نسبت به همه چیز در سرما و انجماد کامل احساسات نمایان شده است. احساساتی نبودن از خصائص انسان امروزی است و این حالت خود نشانه‌ی کثرت احساسات است. اولیس احساسات پنهانی‌ست، انسانهای امروز بیش از همه گرفتار احساسات هستند ولی آنها را واپس می‌زنند و انکار می‌کنند. احساسات فوق، بنائی بر روی خشونت است. جویس گرفتار این بیماری‌ست. از احساسات گریزان است چرا که در عمق، آدمی احساساتی‌ست و عصبان او به صورت انجماد کامل عواطف در اولیس نمایان می‌شود. محبوبیت اولیس در میان مردم خود نشانه‌ی آن است که آدمها از «احساساتی بودن» گریزانند و می‌کوشند تا همانند جویس آن را در بطن خویش به خاک سپارند. اولیس یک چشم مکانیکی است که همه چیز را مشاهده می‌کند بی آن که خود با آنچه می‌بیند درگیری یابد. جویس کمترین ارتباطی با جهان اطرافش ندارد. او مانند ماه، در برودت کامل، از آسمان به زمین می‌نگرد. اولیس انفصال و دوری کامل آگاهی از «اویره» است. این آگاهی فقط مشاهده می‌کند؛ نه بنده‌ی خدایان است نه گرفتار احساسات و قضاوت و ارزشها. نه اسیر عشق است، نه نفرت، نه اعتقاد، نه تعصب، نه اخلاق. یک نوع سریان آگاهی است که با موجودات ارتباط ندارد. حتی «من» نویسنده در سراسر کتاب غایب است. همه آدمهای فاقد من هستند. در هیچ کجا یک مرکز آگاه انسانی، یک تپش قلب دیده نمی‌شود.

همه‌ی آدمها انگار در یک رویای جمعی حضور دارند؛ رویایی بی آغاز و انجام. تنها به این دلیل وجود دارند که یک «غیرمن» یک اودیسه‌ی نامرئی آنها را در خواب دیده است. اولیس شبحی است که در جمیع اولیس‌ها حل و ناپدید شده است. با این حال چیزی غریب و دست‌نیافتنی در پس این همه انجماد و انفصال پنهان است. اولیس رازی بزرگ را پنهان می‌کند. این «بی‌منی» خود پیام اولیس است. نگاه سرد و مرده‌جویی که در یک نظر تمامی کتاب را در برمی‌گیرد ناگزیر از گفتن این حرف است: «تو هنر هستی». «تو» به معنای عظیم کلمه - به معنای «خود» یا حقیقت کامل وجود آدمی. «من» وجود کوچک و حقیر آدمی‌ست در حالی که «خود» یا self تمامیت وجود انسان را در برمی‌گیرد. «خود» شامل «من» و «غیر - من» است. بهشت و دوزخ، ظلمت و روشنایی‌ست. اولیس نمایشگر وضعیت آدمی‌ست که می‌کوشد تا خود را از چنگال «من»، از منیت محض، از خودرأیی و خود مرکزی‌رهایی بخشد و به حقیقت کامل‌تر وجود خود دست یازد. اولیس مسافر خسته‌ای‌ست که به سوی «مسکن مألوف» در راه است و در خاتمه به جایی می‌رسد که بودا و مسیح به آنجا رسیده بودند. فاست نیز در تلاش برای غلبه بر جهان توهم‌ها و پوچی‌ها بود و همانگونه که خود را در «مادینگی جاویدان» غوطه‌ور کرد، مولی بلوم نیز در خاتمه کتاب اولیس، با گفتگویی درونی و

مهربان پایانی بهشتی به این اصوات ناهنجار و دوزخی می‌دهد. اولیس خدای آفریننده است که خود را از جهان مادی، که آفریده، رها کرده و از دور بر آن می‌نگرد. او برای جویس همانی‌ست که فاست برای گوته و زرتشت برای نیچه بود. اولیس آنگاه می‌تواند به «خانه‌ی» خویش رسد که پشت به عالم ذهن و ماده کرده باشد. این پیام کتاب جویس است؛ پیام آن روز خاص - شانزده ژوئن ۱۹۰۴، روزی چون سایر روزهای همه‌ی آدمها، روزی که در آن آدمهای معمولی، بی‌قرار و ناتوان می‌روند، می‌آیند و آنچه می‌کنند بدون غایت و سرانجام است. در پس همه منفی‌گرایی و نیشخند، عشقی بزرگ به جهان و انسان و مصائبش نهفته است. جهانی که دیگر زیبا و پرطراوت نیست و تکرار مدام عادت‌هاست. جویس در آرزوی نویدی نوین برای تمام هستی‌ست. او می‌خواهد که طرحی نو براندازد و عالم پیر را دگرباره جوان و سرشار یابد. او بیان شخصی ندارد بلکه ندای تمامی بشریت است. اولیس کیست؟ او، بی‌شبهه، تمثیل تمامیت و یگانگی روان آدمی‌ست، نماد وحدت و آشتی تمام نموده‌ها و حوادثی‌ست که در مجموع کتاب جویس را تشکیل می‌دهد. او صورت ازلی پدر و مادر انواع خود است. چون با عشق به عالم خاکی می‌نگرد تمام باغها شکوفه می‌کنند و چون روی از آن می‌گرداند جهان ملال‌آور عادات جای آن را می‌گیرد. اولیس یک آیین است؛ سفری‌ست به اعماق دوزخ، به انجماد و تاریکی و برودت، به جهان زیرین مردگان. اما این سفر در هر حال تجربه‌ای معنوی و متعالی است که چون ماجرای دلقک پیکاسو تولدی نوین را برای آدمی و جهان بشارت می‌دهد.

نحوه اشتراك نشریه گرافیک

لطفاً جهت اشتراك نشریه گرافیک، حق اشتراك را به حساب جاری شمارهٔ ۰۰۱۹۷۹۴۷ به نام نجم‌الدین فرخ‌بار بانك تجارت شعبه سعدی شمالی تهران (قابل پرداخت در كلیه شعب بانك تجارت) واریز و اصل فیش را به همراه فرم تکمیل شده اشتراك به آدرس دفتر نشریه ارسال نمایند.

- حق اشتراك یکسال (۶ شماره): ۳۵۰۰ ریال.

- فتوکپی فرم اشتراك را نیز می‌توانید ارسال نمایند.

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵/۶۱۴۴

تلفن: ۶۴۵۶۶۴۱

فرم اشتراك:

نام خانوادگی: نام:

آدرس دقیق:

کد پستی: تلفن: شغل:

تاریخ و امضاء: